

کیش شخصیت در برابر شعور اجتماعی

امیر نیک آئین

فصل اول- کلیات

درس ۴۴- ماهیت انقلابی که مارکسیسم در این زمینه ایجاد کرده است.

- ۱- ماتریالیسم پیگیر در همه زمینه ها، پاسخ درست به مسئله اساسی فلسفه اجتماع و تاریخ
- ۲- نقش مناسبات مادی تولیدی در جامعه
- ۳- نقش عوامل مادی عینی در جامعه و نقش عوامل معنوی و ذهنی

ماتریالیسم تاریخی به مثابه بخشی از فلسفه دارای تفاوت ماهوی و کیفی با تمام سیستم های قبلی تفکر در مورد اجتماع و تاریخ است و از این نظر مارکسیسم یک انقلاب واقعی بوجود آورده است. ماهیت این انقلاب چیست؟ حل قاطع و پیگیر ماتریالیستی مسائل تاریخ و اجتماع و برخورد قاطع دیالکتیکی با آنها چگونه انجام می گیرد؟ چرا چنین راه حل و برخورد مارکسیسم مکتب فلسفی اجتماعی و تاریخ را بصورت یک علم درآورده است؟

(۱)

برخورد ماتریالیسم تاریخی با حیات جامعه و تاریخ بشری، برخوردی ماتریالیستی و دیالکتیکی است. این برخورد در درجه اول ایجاب می کند که به واقعیات عینی توجه شود و تاریخ و اجتماع، رویدادها و روندهای آن، همانطور که در واقع و به طور عینی هست درک گردد. چنین برخوردی نمی تواند این واقعیت ساده را در نظر نگیرد که انسان ها قبل از پرداختن به علوم و هنرها و فلسفه و پیش از هر گونه فعالیت معنوی که هر یک البته بسیار مهم اند و بجای خود مورد بحث قرار خواهند گرفت، باید غذائی بخورند و مسکنی داشته باشند و لباسی به بر کنند و برای تهیه آنها باید کار کنند و نعمات مادی را تولید نمایند و بدین منظور آنها با یکدیگر ناگزیر باید در تماس آیند و بین خود مناسباتی برقرار کنند. این توجه به واقعیت است که نشان می دهد شالوده زندگی و تکامل انسانی را در جامعه، کار و تولید نعمات مادی تشکیل می دهد.

تولید وسائل مادی که بطور مستقیم به زندگی انسان خدمت می کند و مرحله رشد اقتصادی یا دوره متناسب با آن، پایه و شالوده ای را تشکیل می دهد که بر اساس آن نظام دولتی و عقاید قضائی و هنری و اندیشه های مذهبی و غیره پدید می گردند. از طریق آن پایه و شالوده است که می بایست این مظاهر را توضیح داد و روشن کرد نه برعکس، آن طور که تا پیش از پیدایش مارکسیسم معمول بوده است.

این بیان به نحو ماتریالیستی با جامعه و روندهای گوناگون آن برخورد می کند و عنصر اساسی و مقدم را نشان می دهد و خود به روشنی، حد فاصل بین علم فلسفی ماتریالیسم تاریخی با تمام سیستم های نظریات ما قبل را ترسیم می کند. این حد فاصل عبارت است از ماتریالیسم پیگیر در همه زمینه ها، در همه شئون، درباره همه اشکال حرکت ماده. در تئوری مارکسیستی، ماتریالیسم نه تنها طبیعت بلکه اجتماع و پدیده های مربوط به انسان را نیز در بر می گیرد. در حقیقت بدون درک مادی تاریخ جامعه درک مادی جهان تکمیل نمی

شد. مارکس و انگلس موجدین ماتریالیسم پیگیر و تدوین کنندگان درک ماتریالیستی اجتماع هستند. پیش از آنها حتی فلاسفه ماتریالیست هم در تحلیل اجتماع و تاریخ، ایده آلیست باقی می ماندند و تصور می کردند که فکر و اراده رجال و زبندگان و برگزیدگان و یا عقاید و افکار عامه است که تاریخ را می گرداند و جامعه را متحول می سازد، یعنی عملاً شعور و آگاهی جامعه را موجد هستی مادی آن می شمردند. با مارکس و انگلس مسئله اساسی فلسفه در زمینه تاریخ و جامعه نیز پاسخ ماتریالیستی دریافت کرد. مسئله اساسی فلسفه که رابطه بین ماده و روح، بین هستی عینی و آگاهی ذهن بود در ماتریالیسم تاریخی به این شکل ویژه در می آید که رابطه بین هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی چیست؟ در یک سیستم فلسفی نظریات اجتماعی باید در درجه اول به این سؤال پاسخ داد که از این دو کدام مقدم و تعیین کننده است: هستی اجتماعی یا آگاهی اجتماعی؟

مارکس می نویسد: "این آگاهی انسان ها نیست که هستی آنها را تعیین می کند، بلکه برعکس این هستی اجتماعی آنان است که آگاهی شان را تعیین می کند." این است تز اساسی ماتریالیسم تاریخی، این است پاسخ قاطع و پیگیر مارکسیسم به مسئله اساسی فلسفه در مورد جامعه.

(۲)

برای بیان ماهیت انقلابی که مارکسیسم در سیستم نظریات اجتماعی بوجود آورد و برای بیان حل ماتریالیستی مسئله اساسی در فلسفه اجتماع و تاریخ، ناگزیر از بیان چند مقوله و مطلب اساسی هستیم که بعداً درباره هر یک از آنها به تفصیل صحبت خواهیم کرد. اصولی که فعلاً اجمالاً به آنها اشاره می کنیم عبارتند از:

۱) ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جنبه تعیین کننده در زندگی اجتماعی، پروسه یا روند تولید نعمات است. تولید مادی نیز در بر گیرنده دو نوع مناسبات است: یکی مناسبات انسان با طبیعت که نیروهای مولده بیانگر آنهاست. دیگری مناسبات بین انسان ها که مهمترین آنها مناسبات تولیدی است و در هر نظامی متناسب است با مرحله معینی از تکامل و خصلت نیروهای مولده.

۲) ماتریالیسم تاریخی نشان می دهد که از میان تمام مناسبات اجتماعی بسیار متنوعی که بین انسان ها برقرار می شود، مناسبات تولیدی مناسبات مادی و عینی هستند، یعنی مناسبات و روابطی که بدون خواست و شعور انسان ها، بدون شرکت ارادی آنها، بطور عینی، در جریان کار و تولید بین اعضای جامعه برقرار می شود.

۳) ماتریالیسم تاریخی نشان می دهد که مناسبات تولیدی بنوبه خود به این یا آن شکل، گاه بطور مستقیم و بیشتر اوقات بطور غیرمستقیم روابط و مناسبات معنوی و ایدئولوژیک را تعیین می کنند. مناسبات تولیدی، شالوده و پی ساختمانی اقتصادی جامعه را تشکیل می دهند و پایه جامعه مربوط هستند و بر روی آن پایه است که یک رشته مناسبات معنوی و ایدئولوژیک و نهادهای وابسته به آن که مجموعاً آنها را روبنا می نامیم، ساخته و بنا می شود.

بنابر این ماتریالیسم تاریخی با تعیین مناسبات تولیدی به مثابه روابطی مادی و عینی و با تأکید بر نقش آن که در آخرین تحلیل، به این یا به آن شکل، مستقیم و یا غیرمستقیم، تعیین کننده است در جستجوی راه حل ماتریالیستی تا به آخر پیگیری پیش می رود و از همین رو می تواند دانش اجتماع و تاریخ را بصورت یک علم درآورد.

پس می توانیم بگوئیم که ماتریالیسم، در ماتریالیسم تاریخی بدین صورت تجلی می کند که در تاریخ اجتماع تولید مادی است که نقش تعیین کننده را در تکامل جامعه ایفا می کند، نه حیات معنوی که جنبه فرعی و مشتق دارد.

با این نحوه برداشت، اصل تقدم ماده بر روح و شعور که اصل مرکزی ماتریالیسم است بر عرصه تاریخ و اجتماع نیز انطباق می یابد. در همین جا است که باید مفهوم چرخش انقلابی و تحول عظیم کیفی را که مارکسیسم در زمینه درک قوانین تکامل جامعه ایجاد کرده است بیابیم.

(۳)

در حالی که قبل از پیدایش مارکسیسم، اندیشمندان حیات اجتماعی و تحول آن را با انگیزه ها و علل معنوی و هدف ها و تمایلات و اندیشه ها توضیح می دادند، مارکس و انگلس نشان دادند که در پشت انگیزه ها و محرک های معنوی فعالیت تاریخی انسان ها و طبقات، منافع مادی آنها قرار دارد که خود آن هم بنوبه خویش وابسته به وضع و موقعیت این طبقات، در هر سیستم معین مناسبات تولیدی است. چنین برخورد علمی و درستی است که امکان می دهد تحول و تکامل جامعه هم چون یک "روند تاریخی- طبیعی" در نظر گرفته شده و مورد مطالعه قرار گیرد. این عبارت بدان معنا نیست که بین روندهای طبیعت و اجتماع تفاوتی موجود نیست و بر هر دو عرصه قوانین واحدی حکمرانی می کنند. نه! این عبارت به معنای تاکید این نکته اساسی است که بر روند اجتماعی نیز- هم چون طبیعت - قوانین عینی حاکم است و بدون شناختن این قوانین حتی صحبتی هم از یک علم نمی تواند در میان باشد. به این ترتیب همانند طبیعت که اشیاء و پدیده ها طبق قوانین خاص خود و بدون دخالت یک مشیت ازلی، تکامل خود را در طی زمان پیموده اند- در عرصه اجتماع نیز، جامعه انسانی مستقل از اراده و آگاهی افراد، بنا بر قوانین ذاتی خویش ناگزیر تحول یافته و می یابد و از این نظر تفاوتی با نسج طبیعت ندارد. فرق در این است که در عرصه تاریخ و اجتماع شعور پدیدار می شود، قوانین عینی از راه فعالیت انسان ها به منصفه ظهور می رسد و نقش آگاهی انسان و ذهن او و اندیشه ها و نهادها نه تنها یک نقش منفعل نیست، بلکه این عوامل همه دارای نقش فعالی بوده و پدیده های روبنائی تا حدود معینی و وابسته به ماهیت هر پدیده، دارای استقلال نسبی نیز می باشند. و این نکته مسئله مهمی است که مارکسیسم لنینیسم هرگز گذرا از روی آن رد نمی شود و هیچ گونه سازش و وجه مشترکی با ماتریالیسم سر راهی و مبتذل و جزمی ندارد. ماتریالیسم تاریخی، یک سیستم منظم و بهم پیوسته عقاید درباره قوانین عام مربوط به جامعه و تکامل و تاریخ آن بر شالوده ماتریالیسم دیالکتیک است. علم ماتریالیسم تاریخی با هرگونه جمود و تحلیل یک جانبه و متافیزیکی پدیده های اجتماعی ناسازگار است. پدیده ها و روندهای اجتماعی بگرنج و همه جانبه، پر از کنش و واکنش های گوناگون عوامل مختلف است. ماتریالیسم تاریخی با حل مسئله اساسی، بهیچ وجه وجود و تاثیر سایر عوامل را نفی نمی کند، بلکه تنها نظریه اجتماعی است که همه عوامل را، همانطور که در واقع و بطور عینی هستند و در یک دیگر تاثیر می گذارند، مطالعه می کند. مارکس و انگلس با آن که در آغاز تدوین تئوری علمی اجتماعی خود، بویژه با حاکمیت ایده آلیسم در این زمینه روبرو بودند و وظیفه اصلی شان مبارزه با ایده آلیسم و ذهنی گری در این زمینه و ثابت کردن تر اساسی نقش تعیین کننده هستی اجتماعی- در آخرین تحلیل- بود، با این حال به کرات و همواره اهمیت سایر عوامل اجتماعی و عکس العمل پدیده های مختلف آگاهی اجتماعی و تاثیر روندها و نهادهای روبنائی را خاطر نشان ساختند و مارکسیست ها را از برخورد یک جانبه و سطحی با این مسئله و تلقی مکانیکی از این تر اساسی برحذر داشتند. آثار خود آنها درباره مسائل مختلف اجتماعی و تاریخی نمونه درخشان و بارزی از یک برداشت همه جانبه دیالکتیکی و در نظر داشتن نقش و عمل عناصر و عوامل گوناگون است و از هر گونه تحلیل سطحی و مکانیکی بری است. این را هم ناگفته نگذاریم که علیرغم انواع ضامن ها و هشدارهای بنیانگذاران مارکسیسم برای جلوگیری از تبدیل این آموزش علمی و زنده و خلاق، به جزمیات ساده شده، بعقل مختلف، چنین دکماتیکی کردن و سطحی

کردن آموزش مارکسیسم روی داد. بسیاری از "رد کنندگان" و مدعیان مارکسیسم که توانائی مقابله با آموزش علمی پرولتاریا را ندارند و نمی توانند تزه‌های واقعی مارکسیسم لنینیسم را رد کنند، به آن جزمیات سطحی که در مرحله خاصی پدید شد و عمرش پایان یافته بنام مارکسیسم حمله کرده و بطلان آن را، به خیال خود، ثابت می نمایند. در حالی که این جزمی کردن، و سطحی کردن، از روح و نص آموزش مارکس و ادامه دهنده نابغه آن لنین بکلی بیگانه است. در مورد حل قاطع ماتریالیسم مسئله اساسی و ماهیت انقلاب حاصله در نظریات اجتماعی و تاریخی، در تاریخ تکامل مارکسیسم روش ها و عقایدی پیدا شدند که به تر کاملاً درست مارکسیسم مبنی بر عینیت تحول جامعه و تقدم هستی اجتماعی بر آگاهی اجتماعی و نقش تعیین کننده پایه در برابر روبنا برخورد اسکولاستیک نمودند و در عمل، در شیوه برخورد به مسائل، در تحلیل های مشخص تاریخی و سیاسی کار را به انکار نقش فعال و گاه قاطع **شعور جامعه** و وابسته کردن مستقیم و مکانیکی و نفی استقلال نسبی کشاندند و بین عینی و ذهنی، در جامعه دیوار کشیدند. چنین برخوردی که دوران **کیش شخصیت** زمینه پیدایش آن را پدید آورد و در حاشیه انحراف مائوئیستی بار دیگر "گل کرد"، نه ماتریالیستی است و نه دیالکتیکی، مارکسیسم نیست اگر چه به نام آن عرضه شود.